شبهه نقصان عقل زن

مهديه موسوى

يكى ديگر از شبهاتى كه از دير باز، حول محور زن و شخصيت وى مطرح بوده، شبهه نقصان عقل زن مى‏باشد. اين شبهه آن چنان فراگير گرديده كه از بين خود زنان نيز موافقانى پيدا نموده است. بدين معنا كه اين شبهه براى برخى از زنان هم كه از آگاهى كافى برخوردار نيستند، قابل پذيرش شده است.

مطلبى كه ذكر آن ضرورى مى‏باشد اين است كه اين شبهه را عده‏اى يا از روى ناآگاهى و يا به عمد، از خطبه معروف اميرالمؤمنين (عليه‏السلام) برداشت نموده و در جامعه گسترش داده‏اند. در قسمتى از اين خطبه كه پس از جنگ جمل ايراد شده، چنين آمده است:

«مَعاشِر النّاس! انّ النّساءَ... نَواقِص العُقولِ... و أمّا نقصان عُقُولهن فَشَهادةُ امرأتينِ كشهادة الرجل الواحد...» 1

اين خطبه كه در نگاه بدوى در نكوهش زنان ايراد شده است، در جوامع علمى و دانشگاهى مورد بحث و بررسى قرار گرفته و نظرات مختلفى پيرامون آن ابراز شده است. پرسشى كه در اين زمينه وجود دارد، اين است كه آيا زنان واقعاً عقلشان كم است و در مقايسه با مردان، قوه درك و فهم‏شان ناقص است؟

و آيا اين مطلب با آيات قرآنى كه زن و مرد را در مسأله تفكر و خرد، به يك اندازه مسؤول دانسته، تناقضى ندارد؟

براى پاسخ به اين سؤال و بسيارى پرسش‏هاى ديگر، پرداختن به نكاتى چند، قابل اهميت مى‏نمايد:

معانى عقل

راغب در «مفردات» مى‏فرمايد: «اصل عقل، امساك، نگهدارى و منع چيزى است. عقل به دو چيز گفته مى‏شود: نخست به قوه‏اى كه آماده قبول دانش است و اين همان چيزى است كه اگر در انسان نباشد، تكليف از او برداشته مى‏شود و در احاديث از اين عقل تمجيد شده است. و دوّم به علمى كه انسان بوسيله اين قوّه كسب مى‏كند، عقل مى‏گويند و اين همان چيزى است كه قرآن كافران را به خاطر تعقل نكردن، مذمّت كرده است.»2

ابن منظور در «لسان العرب» مى‏نويسد:

«عقل، مخالف حُمق است، و گفته شده عاقل كسى است كه نفس خود را حبس كرده و آن را از هوى و هوس دور نگه داشته است... و عقل را عقل ناميده‏اند، چون صاحبش را از افتادن در مهلكه‏ها دور نگه مى‏دارد و گفته شده كه عقل وسيله‏اى است كه انسان را از ساير حيوانات جدا مى‏كند.»3

معناى عقل در آيات و روايات

آن چه از آيات قرآنى و روايات معصومين (عليهم‏السلام) برمى‏آيد، اين است كه عقل، چيزى است كه انسان به وسيله آن حق را فهميده و به آن عمل مى‏نمايد. پس در فرهنگ دين آن كه درست درك نمى‏كند، عاقل نيست و كسى كه درك مى‏كند و عالم است، ولى به علمش عمل نمى‏كند نيز عاقل نيست.

هنگامى كه خداوند در قرآن كافران را سرزنش مى‏كند، به اين دليل است كه آنان تعقّل نمى‏كنند و درك صحيحى از حق و حقيقت ندارند، و آن گاه كه عالمان بى‏عمل را مورد نكوهش قرار مى‏دهد، از كاستى و عدم تعقّل آنان ياد مى‏كند.

در اينجا، به عنوان نمونه، به دو آيه اشاره مى‏نماييم: «أم تَحسبُ أنّ أكثرَهُم يَسمَعون أو يَعقِلونَ إنْ هُم إلا كَالأَنعامِ بَل هُم أضلُّ سَبيلاً»؛4 آيا مى‏پندارى كه بيشتر آن‏ها مى‏شنوند يا تعقّل مى‏كنند، اما آن‏ها جز مانند حيوانات نيستند، بلكه از آن‏ها گمراه‏ترند.

- «أتأمُرُونَ النّاسَ بالبِرّ و تَنْسَونَ أنفسَكُم وَ أنتُم تَتْلون الكِتابَ أفلا تَعقِلُون»؛5 آيا مردم را به نيكى دعوت مى‏كنيد، امّا خودتان را فراموش مى‏نماييد. با اين كه شما كتاب را مى‏خوانيد، آيا نمى‏انديشيد؟

همچنين از جميع رواياتى كه در مورد عقل نقل گرديده است، استفاده مى‏گردد كه مراد از عقل، همان قوه تشخيص و ادراك و وادار كننده انسان به نيكى و بازدارنده او از شر و فساد است.

امام جعفر صادق (عليه‏السلام) مى‏فرمايند: «العقلُ ما عَبَد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛6 عقل چيزى است كه به وسيله آن خدا پرستش شود و بهشت به واسطه آن به دست آيد.

انواع عقل

1- عقل نظرى: مراد از عقل نظرى، قوه‏اى است كه متكفّل درك انسان از جهان واقع است.

2- عقل عملى: عقل عملى به معناى درك حسن و قبح اشياء است. به عبارت ديگر، به كمك عقل عملى مى‏توان خير را از شر تشخيص داد.

3- عقل ابزارى: قدرت برنامه ريزى براى رسيدن به هدف مطلوب را عقل ابزارى يا عقل معاش مى‏گويند.

در عقل عملى و نظرى، هيچ تفاوتى بين زن و مرد نيست و هر دو به يكسان از اين دو نوع عقل بهره‏ورند. اگر تفاوتى بين زن و مرد از نظر عقلى باشد، در مورد عقل ابزارى است. كه اين خود نيز جاى بسى تأمل دارد؛ چرا كه زنان بسيارى هستند كه در عقل ابزارى نيز، بر مردان پيشقدم‏اند.

علاوه بر آن، عقل ابزارى، مايه تقرب به خدا نيست؛ زيرا اين عقل بيشتر مربوط به امور اجرايى و مسائل سياسى مى‏شود. و اين نشانه آن نيست كه اگر كسى در مسائل مديريتى سياسى، اقتصادى، علمى و... عقل بيشتر و قوه درك وسيعترى داشت، به خدا نزديك‏تر است.

علامه جوادى آملى در اين باره مى‏فرمايند: «آن عقلى كه ممكن است در مرد بيش از زن باشد، عقل علوم سياست و كارهاى اجرايى است و اگر كسى در مسائل سياسى و اجرايى عاقل‏تر و خردمندتر بود، نشانه آن نيست كه به خدا نزديك‏تر است. چه بسا همين هوش سياسى يا علمى او را به جهنم بكشاند. چه بسا مردى در علوم اجرايى بهتر از زن بفهمد، اما توان تعديل و عقال كردن غرايز خويش را نداشته باشد.»7

البته در مورد نقصان عقل زن و خطبه 80 اميرالمؤمنين على (عليه السلام)، ديدگاه‏ها و نظرات مختلفى بيان شده است كه در اين مجال به برخى از آنان مى‏پردازيم:

نظريه اول: منظور از «نواقص العقول» در خطبه، فرد خاصى است كه در جنگ جمل حضور داشته و مسبب اين غائله بوده است.8

نقد و بررسى:

اين ديدگاه به چند دليل درست به نظر نمى‏رسد: اوّلاً: روايت نهج‏البلاغه، مشتمل بر تعليل عام و ضمير جمع مؤنث است، لذا نمى‏توان آن را بر شخص خاص حمل كرد.

ثانياً: حضرت على (عليه‏السلام) مقامش اولى از اين است كه اقدامات فتنه گرانه يك فرد را بهانه‏اى براى بيان يك حكم عام كرده باشد.

ثالثاً: درباره نقصان عقل زن، روايات ديگرى نيز وارد گرديده و اين منحصر به نهج‏البلاغه نيست. 9

نظريه دوّم: منظور از نقصان عقل، كاستى تعقل است، نه كمبود قوه عقل.

به اين ترتيب كه مرد و زن در بهره‏مندى از قوه عقل يكسان هستند، اما به دليل غلبه احساسات و عواطف مادرى و همسرى در زن، جنبه تعقل زن در مقايسه با مرد كمتر است. و احساسات قوى زنانه در بهره‏گيرى از عقل، گاه به مثابه مانع عمل مى‏كند.10

نقد و بررسى:

هر چند اين نظريه تا حدودى قابل پذيرش است، اما نمى‏تواند دليل تام باشد، زيرا آيات فراوانى وجود دارد كه در جنبه تعقل، مرد و زن را به يك اندازه مسؤول مى‏داند.11 و خطابات شارع مقدس در اين زمينه نسبت به زن و مرد مساوى است.

نظريه سوّم: نقص عقل در زنان پديده‏اى اجتماعى و فرهنگى است؛ نه پديده‏اى تكوينى. 12

توضيح اين كه نقص عقل زنان، در كلام امام على (عليه‏السلام)، پديده‏اى مربوط به شرايط خاص اجتماعى است. صاحبان اين ديدگاه معتقدند كه مردان در به وجود آوردن محيط نامناسب براى رشد عقلى زنان نقش داشته‏اند. لذا با تغيير شرايط اجتماعى مى‏توان اين كاستى را جبران كرد.

نقد و بررسى:

اوّلاً: اگر بپذيريم كه زن و مرد اختلاف استعدادى ندارند و تفاوت عقلى ميان دو جنس به تأثيرات اجتماعى باز مى‏گردد، شريعت اسلام بايد راهى براى اصلاح اين حالت و ارتقاى زنان به وضعيتى برابر با مردان پيشنهاد مى‏كرد، نه آن كه با احكام و مقررات خود بر استمرار اين وضعيت صحه گذارد.

علامه طباطبايى در مخالفت با اين ديدگاه مى‏فرمايد: «از اشكالاتى كه متوجّه اين رأى است، آن است كه اجتماع از قديمى‏ترين عهد پيدايشش، به تأخر زن از مرد، در برخى امور قضاوت كرده است و اگر طبيعت مرد و زن مساوى بود، خلاف اين حكم دست كم در برخى زمان‏ها ظاهر مى‏شد. مؤيد اين اشكال آن است كه تمدن غرب با تمام عنايتى كه بر پيش بردن زن دارد، نتوانسته مرد و زن را مساوى كند و پيوسته نتيجه سنجش‏ها موافق نظر اسلام در تقدم مردان بر زنان در امر حكومت و قضاوت و جنگ است.»13

ثانياً: نقصان آگاهى‏هاى اجتماعى و آشنا نبودن به پيچيدگى روابط اجتماعى، غير از نقصان عقل است و نمى‏توان اين دو را مترادف هم دانست؛ چرا كه اين مطلب، تنها نشان دهنده نقصان اطلاعات اجتماعى زن است، نه نقصان عقل و تعقل.

در زمينه نقصان عقول زنان، ديدگاه‏هاى مختلف ديگرى نيز وجود دارد كه ايرادهايى بر آن‏ها وارد است. و ما به همين مقدار بسنده مى‏نماييم.

حال بايد ديد ديدگاه صحيح و قابل قبول در اين باب چيست؟

در شرع مقدس، عقل حداقل دو كاربرد دارد:

الف: به معنى فهم و ادراك:14كه در اين جنبه، زن و مرد اشتراك دارند و حكمت پروردگار ايجاب مى‏كند كه اين گونه باشد؛ زيرا چنان كه گذشت، خداوند در آيات متعددى زن و مرد را به يك اندازه به تعقل و فهميدن، دعوت مى‏نمايد. و اگر زنان از فهم و درك كمترى نسبت به مردان برخوردار بودند، اين خطابات نسبت به زنان لغو بود؛ زيرا خداوند آن‏ها را به چيزى موظف كرده كه در اختيار آنان نيست، و مسلم است كه خداى حكيم از لغوگويى منزه است.

بنابراين، زن و مرد در اين جنبه هيچ تفاوتى ندارند.

ب) تدبير و مديريت:

يكى از جنبه‏هاى عقل، تدبير و انديشه در امور مديريتى است. و اين همان جنبه و كاربردى است كه در فرمايش حضرت على (عليه‏السلام) از نقص و ضعف آن سخن به ميان آمده است؛ چرا كه به جهت مصالحى، جنبه تدبيرى عقل در زنان ضعيف‏تر است. به همين دليل، بعضى امور مثل سرپرستى خانه به مرد واگذار شده است. كه از ميان اين مصالح، مى‏توان به قوى بودن احساسات و عواطف در زنان اشاره كرد. و اين نه تنها كاهش ارزشى نيست، بلكه خود، امتيازى بزرگ براى زنان به شمار مى‏آيد؛ چرا كه همين عواطف رقيق زنانه است كه در بسيارى موارد، از جنايات و فجايع، جلوگيرى نموده است.

علاوه بر آن، پشت سر هر مرد بزرگى، مهر و عطوفت مادرى دلسوز يا همسرى مهربان قرار گرفته است، كه اگر چنين نبود، جرم و جنايت دنيا را فرا مى‏گرفت و انواع بيمارى‏هاى روحى، روانى و اخلاقى در جهان عموميت پيدا مى‏كرد.

دليل شهادت دو زن:

در مورد اين كه چرا زن به تنهايى نمى‏تواند شهادت بدهد و شهادت دو زن برابر با شهادت يك مرد است؟ بايد بگوييم كه بين رؤيت وقايع بين زن و مرد هيچ تفاوتى نيست، چون هر دو از اين حس به طور مساوى برخوردارند، و هيچ يك بر ديگرى برترى ندارد.

امّا به دليل اين كه محل محاكمه و دادگاه محل تشنج، التهاب و درگيرى است و زن نيز داراى احساسات و عواطف رقيق مى‏باشد، به راحتى مى‏توان، با اندكى گريه، قسم خوردن، احساسات او را تحريك نمود. لذا شارع مقدس شهادت يك زن را كافى ندانسته و براى اين كه زن دچار تحريك عواطف و در نتيجه، بيراهه رفتن در امر شهادت نشود، مكمل ديگرى بر او از جنس خودش قرار داده است تا اين خلأ جبران شود.

به همين علّت، آن گاه كه حضرت على (عليه‏السلام) مى‏فرمايد: «ان النساء نواقص العقول»، دليل آن را نيز بيان نموده و شهادت دو زن كه مساوى با شهادت يك مرد است را منشأ اين نقصان مى‏داند.

و همان گونه كه آمد، اين نقصان از ارزش زنان هيچ نمى‏كاهد. همان گونه كه نقص مرد در زمينه سهم در دستگاه خلقت، نقص ارزشى براى او محسوب نمى‏گردد؛ زيرا همان گونه كه مى‏دانيم، سهم مرد در ايجاد و روياندن بذر انسانى بسيار كمتر از زنان است؛ چرا كه زن در دستگاه خلقت، با تمام موجوديتش، در اجراى فرمان الهى، انسانى را در بطن خويش مى‏پروراند و در اين زمينه بر مرد برترى دارد.

بنابراين، معناى «نقص عقل» در فرمايش حضرت على (عليه‏السلام)، «ضعيف بودن جنبه تدبيرى عقل در زنان مى‏باشد» و اين هيچ ربطى به فضيلت يا عدم فضيلت زن و مرد ندارد، بلكه ضعيف بودن اين جنبه در زنان، در مقابل با قوى بودن احساسات و عواطف در آن‏ها يك فضيلت به حساب مى‏آيد. و اگر مرد در اين جنبه قوى‏تر از زن است، در مقابل از عاطفه و احساس كمترى برخوردار است. لذا هيچ كدام از اين‏ها معيار برترى زن بر مرد يا مرد بر زن نيست.

پى‏نوشت‏ها:

1- خطبه 80، نهج البلاغه.

2- راغب اصفهانى، مفردات الفاظ القرآن، ماده عقل.

3- ابن منظور؛ لسان العرب، ج 9، ص 326.

4- فرقان/ 44.

5- بقره/ 44.

6- اصول كافى، ج 1، كتاب عقل و جهل، ص 12 و 11.

7- آيت‏الله جوادى آملى، زن در آينه جلال و جمال، ص 251.

8- نصرت الله جمالى، زن در نهج البلاغه، ص 19.

9- ر.ك: من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 391 و ر.ك: وسائل الشيعه، ج 2، ص 344.

10- ر.ك: فاطمه علايى رحمانى، زن از ديدگاه نهج‏البلاغه، ص 118 و 117.

11- زخرف / 3، بقره / 164 و 171، حديد / 17، يونس / 100، انفال / 22، ملك / 10 و... .

12- قاسم امين، تحرير المرئه، ص 17 و مهدى مهريزى، زن، ص 44.

13- علامه طباطبايى، تفسير الميزان، ج 2، ص 389.

14- ابن منظور، لسان العرب، ج 9، ص 326.